

## نقش شیطان در مغالطه هویتی

حضرت علی(علیه السلام) درباره نقش شیطان در ایجاد بحران هویت بشر می‌فرماید: «اتخذوا الشیطان لأمرهم ملاکاً و اتخذهم له أشراکاً فباض و فرّخ فی صدورهم و دبّ و درّج فی حجورهم؛ فنظر بأعينهم و نطق بألسنتهم فرکب بهم الزلّ و زین لهم الخطل...»



حضرت علی(علیه السلام) درباره نقش شیطان در ایجاد بحران هویت بشر می‌فرماید: «اتخذوا الشیطان لأمرهم ملاکاً و اتخذهم له أشراکاً فباض و فرّخ فی صدورهم و دبّ و درّج فی حجورهم؛ فنظر بأعينهم و نطق بألسنتهم فرکب بهم الزلّ و زین لهم الخطل...» (1)؛ یعنی منحرفان، شیطان را معیار کار خود گرفتند و شیطان نیز آنها را دام خود قرار داد و در دل‌های آنان تخم گذاشت و جوجه‌های خود را در دامانشان پرورش داد؛ با چشم‌های آنان نگر بست و با زبان‌های آنان سخن گفت، پس با باری آنها بر مرکب گمراهی سوار شد و کردارهای زشت را در نظرشان زیبا جلوه داد.

به فرموده امام صادق(علیه السلام) عقل و قلب آدمی، اصل اوست: «أصل الإنسان لبّه» (2)، بنابراین شیطان با نفوذ به نهان‌خانه وجود انسان که مرکز هویت‌سازی اوست، می‌کوشد گوهر اصلی او را تخلیه کند و دیگری را به جای او بنشاند.

شیطان سلسله مراتب را رعایت می‌کند: ابتدا انسان را به مکروهات و سپس به گناهان کوچک مبتلا می‌کند و پس از آن او را به گناهان بزرگ معتاد می‌کند، در نتیجه معاذ الله او دین را تکذیب می‌کند. اصولاً نخست ابتلا به کذب است و سپس تکذیب؛ ابتدا گناه عادی است و سپس بزرگ‌ترین گناه (کفر).

شیطان وقتی به درون بشر راه می‌یابد، برای بذرافشانی فساد زمینه می‌سازد؛ حقایق و معارف را نابود می‌کند و سپس تخم‌های فساد را در آن می‌کارد و آنها را آبیاری می‌کند تا سبز شود؛ آن‌گاه کم‌کم در اینها لانه می‌کند و در لانه تخم می‌گذارد و تخم‌های خود را به جوجه تبدیل می‌کند و زمانی که این جوجه‌ها بزرگ شدند، برخی شئون علمی و اندیشه بشر و بعضی شئون عملی و انگیزشی او را تسخیر می‌کند، تا به جای او ببینند، بشنوند و سخن بگویند و این شخص بیچاره خیال می‌کند که خود اوست که سخن می‌گوید، می‌بیند و می‌شنود.

برخی در نمازشان حضور قلب ندارند و وسوسه می‌شوند و این نشان می‌دهد کسی از درون آنها را می‌شوراند، زیرا وسوسه، امری وجودی است و حتماً مبدأ فاعلی دارد، چون هیچ امری وجودی‌ای بدون فاعل نیست.

مبدأ فاعلی وسوسه‌ها و شورش‌های درونی همان شیطان است؛ وسوسه کردن، تخم‌گذاری شیطان است و تقویت وسوسه، تبدیل تخمها به جوجه‌هاست.

«دیب» به معنای جهش، حرکت، راه رفتن و... است (3) و جوجه را «دابه» می‌گویند، چون جهش و حرکت دارد. گاهی انسان حس می‌کند در دل و سویدای سینه او چیزهایی پیوسته می‌آیند و می‌روند؛ این همان دیب است؛ یعنی همان دویدن خاطرات تلخ که جوجه‌های شیطان‌اند. وقتی این جوجه‌ها بزرگ می‌شوند، منصب‌های وجود آدمی را قسمت می‌کنند؛ سپس شیطان با چشم اینها نگاه می‌کند و بین محرم و نامحرم و حلال و حرام فرقی نمی‌گذارد و این به بند کشیدگان می‌پندارند خودشان نگاه می‌کنند: «فنظر بأعينهم» (4) و نیز شیطان با زبان اینها سخن می‌گوید: «و نطق بألسنتهم» (5) و میان حق و باطل و کفر و ایمان مرزی نمی‌گذارد و باز این گرفتاران می‌پندارند خودشان سخن می‌گویند، پس این اشخاص تربیون و بلندگوی شیطان‌اند و از خود هیچ سمتی ندارند و متأسفانه این بردگی را آزادی می‌پندارند و کارهای زشت خویش را زیبا: (وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا) (6).

ذات اقدس الهی درباره چنین افرادی می‌فرماید: (شَيْطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنَّ) (7)؛ نه از باب تشبیه بلکه این تمثیل است. تشبیه، آن است که نوعی را به نوع دیگر، فردی را به فرد دیگر یا فردی از نوعی را به فردی از نوع دیگر همانند کنند؛ مثلاً می‌گویند «فلان کس در شجاعت، شبیه شیر است»؛ اما تمثیل، ارائه فرد بالذات خود نوع است؛ مانند اینکه درباره فردی گفته می‌شود «انسان مثل فلان شخص است». چنین سخنی، تشبیه نیست، تمثیل است، چون این فرد، شبیه انسان نیست، بلکه خود انسان است، بنابراین «مثل» فرد بالذات نوع است؛ ولی «شبیه» فرد بالذات آن نیست، بلکه همانند اوست.

خداوند نغرمود این‌گونه افراد تبهکار، شبیه شیطان هستند، بلکه فرمود اینان شیطان‌اند؛ یعنی کسی که شیطان مراکز ادراکی و تحریکی او را تسخیر می‌کند، خود شیطان می‌شود، چون گوینده، شنونده و بیننده وجود او هویت شیطانی است و چنین فردی در قیامت «که پیشگاه حقیقت شود پدید»، به صورت ابلیس محشور می‌شود، چون سالیان متمادی در مسیر شیطنت حرکت کرده است.

قیافه انسان، امری عرضی است؛ نه جوهری. جوهر انسان درون اوست و اگر شیطان در درون انسان مغالطه هویت ایجاد کند، از او تنها امری عرضی (پوسته انسانیت و قیافه او) می‌ماند.

شست‌وشویی هویتی با شست‌وشویی مغزی و قلبی فرق دارد: شست‌وشویی «فکری» که به بخش عقل نظر و دانش مربوط است، با مباحث منطقی دفع و رفع پذیر است، چنان که شست‌وشویی «وصفی» هم که به گرایش و انگیزه انسان ربط دارد، احیاناً با مباحث اخلاقی و مانند آن تضمین می‌شود؛ اما در شست‌وشویی هویتی، شخص پس از عمری زندگی می‌فهمد گوینده سخنان و نیز فاعل کارهایش هم دیگری بوده است و خواهد دید مثلاً ربا و رشوه‌ای که گرفته و می‌گیرد و ناز و عشوه‌ای که کرده و می‌کند، در حقیقت، کار و سخن شیطان است که از تربیون او عرضه می‌شود.

البته در همه این امور ناپسند علمی و عملی، وی مسئول است، زیرا با سوء اختیارش هویت اصلی خویش را حراج کرده و به استعمار ابلیس و استبداد وی رضایت داده و او را بر تمام شئون ادراکی و تحریکی خود سلطان نموده است.

مشکل کنونی جامعه بشر، همین بحران هویت است که نمی‌داند صنعت، هنر، علم تجربی و امکانات مادی برای چیست و خدای سبحان چرا قدرت تحصیل صنعت و

ثروت به آنان داده است.

آنچه درباره مغالطه هویت گفته شد، تبیین منطقی و تعلیل فلسفی دارد؛ لیکن اثر منفی‌اش که از سنخ ملکوت است و نه مُلک، و از محدوده باطن است و نه ظاهر، و از صنف تناسخ ملکوتی است و نه ناسوتی، هرگز با علم حصولی دانسته نخواهد شد و هیچ‌گاه مورد باور اندیشوران ذهنی و صحابه منطقی و اصحاب تعلیل عقلی قرار نمی‌گیرد. فقط افراد درون بین با راز و رمز این‌گونه مغالطه‌ها آشنا می‌شوند؛ آنان که با بهره‌مندی از فیض «موتوا قبل أن تموتوا» (8) و با مرگ اختیاری چیزهایی را مشاهده می‌کنند که دیگران پس از موت اضطراری و هجرت از دنیا و ورود به برزخ آنها را می‌بینند.

1. نهج البلاغه، خطبه 7.

2. الامالی [صدوق]، ص 199؛ بحار الأنوار، ج 1، ص 82.

3. ر.ک: التحقيق، ج 3، ص 172، «د ب ب».

4. نهج البلاغه، خطبه 7.

5. همان.

6. سوره کهف، آیه 104.

7. سوره انعام، آیه 112.

8. بحار الأنوار، ج 66، ص 317.

تفسیر انسان به انسان، ص 359-363.